

چغاله بادام میوه درخت بادام در ابتدای رویش است که تا حدودی سفت بوده و قشر خارجی آن سبز رنگ و پوشیده از کرک ظریفی است. در داخل آن نیز روکشی قرار دارد که سفید و نرم بوده و مغز آبکی و نازک بادام را در خود نگهداری می‌کند. به مرور پوسته‌های رویی و داخلی بادام سخت‌تر شده و مغز بادام نیز شکل نهایی خود را می‌یابد.



اگر فکر می‌کنید نوبرانه فقط گوجه‌سبز و توت‌فرنگی و این قرتی بازی‌ها است کاملاً در اشتباهید

نوبرانه‌های سرخال



حامد عسکری

روزنامه‌نگار و شاعری که کتاب‌های نثرش بیشتر از شعرهایش می‌فروشد



بم‌ماچهار فصل نیست، دوتا فصل دارد تقریباً، یک بهار مایل به تابستان دارد و یک پاییز منجر به زمستان. حالا که کله‌پاچه موضوع نوبرانه را گذاشته‌ایم وسط و قرار است حولش کپ برنیم بیل من کلی ور نمی‌دارد، یعنی ور می‌دارد! ولی نوبرانه متداول و معروفی که شما اوایل بهار و اوایل پاییز هوس می‌کنید به خندق بلا می‌ریزید را ما یا من کویری زیست نکرده‌ام این مفهوم را با کمی فاصله زمانی با میوه‌هایی از نوع دگرو در یک دوره دگرتز پشت سر می‌گذاریم، راستش را بخواهید من همین اول چراغی یک اعترافی بنمایم و آن این است تا بیست و پنج سالگی‌ام که وارد و ساکن تهران شدم نمی‌دانستم چاغاله‌بادام چی هست؟ حالا شما هم صابیش را در نیاروید، فکر می‌کردم نوع و نژاد خاصی از بادام است که چون مغزهای چاق و چله‌ای دارد اسمش را گذاشته‌اند چاغاله‌بادام و سر همین این همه خاطرخواه دارد، گوجه‌سبز هم به‌این منوال، گمان بنده بر این بود که نوعی گوجه‌فرنگی است که حالا قدرتی خدارنگش سبز شده یا واقعاً از فرنگ می‌آید و به همین خاطر و طبق قاعده مرغ همسایه‌غاز است باز عزیز دل همه است، طهران که مشرف شدم بر جنبانم مکشوف گشت که چاغاله‌بادام همان بادام زود چیده شده است و گوجه‌سبز هم همان آلوچه به سرمنزل مقصود نرسیده، موافقید یک ذره فلسفی و انگیزشی هم حرف بزنم یک چیزی هم دشت کنید؟ اِهم... ای دوست... گوش جان به من بسپار... من از یک راه رفته یا تو سخن می‌گویم... از نرسیدن و زمین افتادن نترس... گاهی در میانه راه رسیدن که زمین بخوری هرچند خاکی دست‌های پینه‌بسته دهقانی زحمتکش یا شیطننت معصومانه کودکی تو را به بازار می‌برد و همچون تپه‌ای چاغاله‌بادام در میان امواج آب و نمک به فروش می‌رساند و بسیار گران‌تر از دوسانات که بر شاخه ماندند و رسیدند به معده بنده‌ای از بندگان خدا سرازیر می‌شوی... پس از افتادن نپرس چاغاله!!! (پوووووف پسر شیطننت معصومانه رو داشتی؟؟ عجب پارادوکسی رپسه کردم).

نوبرانه بهاری خیلی در بیم‌مارواج نداشت، منطقه‌ده‌بگری اطراف بم منطقه سردسیری است که قیصی و گیللاس وزدالو و توری در آن خوب عمل می‌آید و گاهی شوهرخاله من که اهل آنجاست و آنجا باغ دارد گاهی چند کیلویی از این محصولات به تناوب رسیدن می‌چید و برای باجناغش که ابوی بنده می‌باشند می‌آورد، دمش هم گرم... نوبرانه مختص و متعلق و بومی سرحدات ما خرما بود، خرما سرخال، چیست؟ حالا عرض می‌کنم، خرما اولش که شروع می‌کند به به دنیا آمدن اول عین دانه نخود سبز است، همان رنگ همان اندازه و فوق‌النهاییه گس... آفتاب هرچه داغ‌تر و هوا هرچه برشته‌تر خرما زودتر می‌رسد، (خرماپزان را هم حالا باید ملتفت شده باشید) کم‌کم این گردالی‌های سبز قد می‌کشند و تغییر رنگ می‌دهند و می‌شوند سرخ، سرخی که رسید به سرخی کد شماره ۸٪ رُز لب بورژوئیس، نوک خرماها شروع می‌کند به رنگ گرداندن به سمت قهوه‌ای و رفته رفته سیاه... این مرحله را می‌گویند خرما سرخال... گسی هنوز به شیرینی می‌چربد، بد هضم است و عین خرمالوی کال لب و لوجه را جمع می‌کند، لکه تیره نوک خرما رفته رفته پهن می‌شود و نصف خرما می‌شود سیاه و نصفش سرخ، توی این مرحله به این خرما می‌گوییم کتر رس... ترکیبی منطقی متوازن از شیرینی و گسی... این خرما... باشکوه‌ترین دوره مسیر تکامل خرماست، بمی‌ها در این دوره هرکس به اقتضای نیازش می‌چیند و در فریزر می‌گذارد.

توی فصل خرما کمر رس، توی هر وعده غذایی توی یک یا چند بشقاب چینی چنددانه از این دلبرها چیده‌اند و با یک پیاله ماست محلی بغلش و یک چارک نان محلی شما مواجه من تو من دارید با یک وعده غذایی کامل... یک ترکیب جذاب و تجربه متفاوت که عین شله مشهدی کشته هم در بعضی موارد گزارش داشته‌ایم!!! نوبرانه و نوبرانه بازی اصولاً چیز خوبی است و فقط هم یک دلیل و توجیه بیشتر ندارد، دلبری کردن و ناز کشیدن، دلبری کردن طبیعتاً از ما و ناز کشیدن و توجه کردن به آن که دوستش داری، سی‌سنگ چاغاله‌بادام و گوجه‌سبز با قیمت خداتومن نه واجب است که حتماً خریده شود، نه شکمی سیر می‌کند اما همین که برای همسرت، نامزدت، فرزندت یا پدر و مادرت می‌خری معنی‌اش این است که دوست دارم، حواسم هست که دوست داری و مطمئناً بعد از یک سال خوردنش وقتی چشم‌هایت از ترشی نمک‌زده گوجه‌سبزه‌ای برق می‌زند و تنگ می‌شود و ابروهایت مثال دو پرندۀ بال گشوده در افاق من کیف می‌کنم و حال می‌دهد و خوشحالم پولی که دارم، خرج نوبرانه شده نه جریمه پلیس، دارو و دکتر... نوبرانه بخريد خیلی هم بخريد ولی از یک جایی که خلوت باشد یا از جعبه‌های پایین دخل و زیر میز... بابا قنبر می‌گفت نوبرانه را از صندوق‌های زیرمیزی بخر، خیلی‌ها می‌خوان زورشون نمی‌رسه آه می‌کشن آه‌شون می‌شیننه رو بار تو می‌خوری کوچک‌ترین بلایی که سرت میاره دل درده...!



کارگران در حال پاک‌کردن گوجه‌سبز / عکس: سهیل کریمی

طبق تحقیقات احسان رضایی، میوه نوبرانه باعث شروع جنگ‌های تاریخی هم شده است

جنگ انجیری!

انجیری آوردند و شاه که انجیر به زبانش مزه کرده بود پرسید که این انجیر کجاست؟ جواب دادند که انجیر آن‌کن در یونان است، نویسنده یونانی قید کرده کسی که این انجیر را به شاه تقدیم کرد می‌خواست پادشاه بیندازد که پدر شاه با یونان می‌جنگید و همین دستمایه‌ای شد برای لشگرکشی خشایارشا به یونان و خون و خون‌ریزی و به آتش کشیدن‌هایی که در طی این حمله در آن‌کن به وقوع پیوست.

احسان رضایی، روزنامه‌نگاری که پزشکی را رها کرده و سریش را سنجاق کتاب و قلم و کاغذ کرده برای هفتک جام جم از نوبرانه در تاریخ باستانی ایران می‌گوید، او می‌گوید ما ایرانی‌ها از قدیم الایام وابسته و دیوانه میوه نوبرانه بودیم و هر میوه‌ای که در کشور نوبر می‌شد آن را به شوش می‌بردند و به شاه هخامنشی تقدیم می‌کردند.

رضایی به نقل از یک نویسنده یونانی می‌گوید که روزی برای خشایارشا

مریم حقی، مدیر دبیرستان و مادر دوقلوهایی که شبیه هم نیستند از رابطه حس مادرانگی و نوبرانگی می‌گوید

دوقلوها و گوجه‌سبز

جای خود را به طلایی قطره طلاها می‌دادند.

قل اولی توت‌فرنگی و قل دومی گوجه‌سبز. بسرک هم چغاله‌ها را گرفت توی دستش و خیلی جدی دست علی دادند تا شریک نوبرانه‌های هم باشند که نکند طعم گس نوبرانه‌ای را مزه‌زه نکنند.

غرق دنیای کودکی‌شان شده‌اند. چشم‌هایشان را می‌بندند و دانه دانه می‌چشند و گوشه چشم‌هایشان از ترش و شیرین میوه‌های بهاری چروک می‌شود.

قربان صدقه حال خوش‌شان می‌روم اما افکار رهایم نمی‌کند.

با خودم می‌گویم حیف که این روزها طعم گس نوبرانه برای همه مادرها

خواستنی نیست.

این روزها نوبرانه‌ها بیشتر از همیشه طعم تلخ دست‌نیافتن دارد.

طعم حالا باشد هفته بعد، دو هفته بعد و مگر عمر نوبرانه چقدر است؟

نم‌نمک دست همه بچه‌های شهر گوجه‌سبز نمک‌زده دیده می‌شود و اگر میوه‌ای هم باشد طعم نوبرانه ندارد، ارزان می‌شود و فراوان و مگر می‌شود طعم گس نوبر را با شیرینی میوه آخر بهار مقایسه کرد؟!

باور کنید این روزها حال خوب حکم نوبرانه دارد.

نوبرانه‌ای که می‌یاب و گران که باید برایش پاکوبید و اصرار کرد.

نوبرانه‌ای که باید بهوش بود تا طعم گس آن را تا بهار آینده برای دیگران هم ماندگار و پایدار کرد.

کاش حالا در این بی‌شمار قیمت ترش و شیرین و گس و ملس میوه‌های بهار، دلیل حال خوش هم در فصل نوبرانه‌ها باشیم.

جسته و گریخته می‌شنوم که می‌گویند: «نوروز تموم شده ... نشده ... چرا بابا تموم شده، اردیبهشته...»

قدم‌های بی‌جانم را تندتر برمی‌دارم و حسابی گوش تیز می‌کنم بلکه بفهمم ته

این جیک‌جیک‌های خواهرانه‌شان به کجا می‌رسد.

از حرف‌هایشان لبخندی گوشه لبم می‌نشیند. ۲۹ روز از اردیبهشت گذشته بود که آمدند. بعد از چند سال انتظار آمدند و من مادری را نوبر کردم. طعمش شیرین بود و خواستنی، مثل همان توت‌فرنگی‌های سرخی که پایه ثابت کیک تولد هرساله‌شان شد.

خسته و خواب‌آلود از کنار میدان می‌گذریم. بهار و آلرژی‌هایش هم که بساط اشک و عطسه را مهیا کرده‌اند. چشم بچه‌ها به تخت‌های تربه‌بار می‌افتد. راه را کج می‌کنیم. بوی توت‌فرنگی می‌پیچد توی مشامم و خواب از سرم می‌پرد. مثل همیشه بچه‌ها مسابقه می‌گذارند و اسم میوه‌های دلخواه‌شان را می‌برند.

پیرمرد پشت تخت ایستاده و حسابی تبلیغ می‌کند. همین‌طور که با بطری، آب روی گوجه‌سبزه‌ها می‌پاشد هی تکرار می‌کند: «ترش و سفت و خوشمزه ...» براق دهانم ترشح می‌کند.

پرت می‌شوم به کودکی ... آقارضا با همان نیسان آبی قراضه می‌چرخید و بال‌حن قشنگش می‌خواند نوبر بهار! بهار باقالی.

یاد بقالی حاج اکبر به خیر. بهار که می‌شد پاتوق بچه‌مدرسه‌ای‌ها بود. خدایا مریز گوجه‌سبزه‌ها را توی کاغذ می‌پیچید و می‌فروخت. بساط نمک و گوجه‌سبز از اول بهار با آن هسته‌های نرم و تلخش به‌راه بود تا روزی که دیگر سبزی گوجه‌سبزه‌ها